واقع‌نگری

چرا جهان را کژ می‌فهمیم

Hans Rosling

Factfulness: Ten Reasons We're Wrong About The World - And Why Things Are Better Than You Think

Flatiron Books, 2018

سرشناسه: روسلینگ، هانس، ۱۹۴۸ – ۲۰۱۷م. رُزلینگ، هانس

Rosling, Hans

عنوان و نام پدیدآور: واقع‌نگری: چرا جهان را کژ می‌فهمیم / هانس رزلینگ، همره با الا رزلینگ و آنا رزلینگ رونلوند ؛ ترجمه علی کاظمیان.

مشخصات نشر: تهران: نشر کرگدن، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۳۷۶ ص.

شابک: 978-622-642063-1

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی:

Factfulness: ten reasons we're wrong about the world--and why things are better than you think , 2018.

عنوان دیگر: چرا جهان را کژ می‌فهمیم.

موضوع: فشار روانی -- کنترل

موضوع: Stress management

موضوع: واقعیت

موضوع: Reality

شناسه افزوده: روسلینگ، اولا، ۱۹۷۵ – م.

شناسه افزوده: Rosling, Ola

شناسه افزوده: رونلوند، آنا روسلینگ، ۱۹۷۵ – م.

شناسه افزوده: Rönnlund, Anna Rosling

شناسه افزوده: کاظمیان، علی، ۱۳۶۱–

رده بندی کنگره: RA۷۸۵

رده بندی دیویی: ۱۵۵/۹۰۴۲

شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۵۶۳۲۸

واقع‌نگری

چرا جهان را کژ می‌فهمیم

هانس رُزلینگ
همراه با: اُلا رُزلینگ و آنا رُزلینگ رونلوند

ترجمهٔ
علی کاظمیان

نشر کرگدن

همهٔ حقوق برای ناشر محفوظ است.
نشر کرگدن: تهران، صندوق پستی ۱۷۱۶- ۱۳۱۴۵
www.kargadanpub.com
telegram.me/kargadanpub
instagram.com/kargadan.pub

مجموعهٔ خوب زیستن ـ ۴
دبیر مجموعه: بابک عباسی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران)

واقع‌نگری: چرا جهان را کژ می‌فهمیم
نویسنده: هانس رُزلینگ ـ همراه با: اُلا رُزلینگ و آنا رُزلینگ رونلوند
مترجم: علی کاظمیان (عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی مشهد)
ویراستار علمی: مسعود علیا (عضو هیئت علمی دانشگاه هنر)
ویراستار زبانی: پریا عباسی
مدیر هنری: سحر ترهنده
ناظر چاپ: علی محمدپور
لیتوگرافی: نقش سبز
چاپ و صحافی: زعفران
شابک: ۱-۶۳-۶۴۲۰-۶۲۲-۹۷۸
چاپ اول: ۱۳۹۹
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۷۰۰۰۰ تومان

یادداشت دبیر مجموعه

فلسفه را هم مشق مرگ دانسته‌اند (افلاطون) هم هنر زندگی (نیچه). فلسفه، از رهگذر معنا بخشیدن به مرگی که، از قرار معلوم، هر ارزش و هر معنایی در مواجهه با آن بیهوده و بی‌ربط به نظر می‌رسد، کوشیده است به‌شیوهٔ خودش زندگی را از بی‌معنایی نجات دهد. شیوهٔ فلسفه برای غلبه بر مرگ همانا «خوب زیستن» است: بهترین تمرینِ خوب مردنْ خوب زیستن است. زیرا به‌قول آن فیلسوف، فقط کسی که به‌هنگام زیسته باشد می‌تواند به‌هنگام بمیرد ـ و بی‌حسرت از جهان برود. ارسطو نیز که در سنت اسلامی او را «معلم اول» لقب داده‌اند، از دو مدعای مهم دفاع می‌کرد: یکی اینکه همهٔ انسان‌ها از روی طبع به‌دنبال معرفت هستند، و دیگر اینکه همهٔ انسان‌ها در پی زندگی خوب‌اند (ائودایمونیا). خود وی نیز به پیروی از استادِ استادش، سقراط، زندگی خوب را زندگی همراه با تأمل و معرفت و فضیلت می‌دانست.

اگر به تبع این متفکران، و همانند برخی معاصران (پی‌یر اَدو)، فلسفه را نوعی راه و رسم زندگی بدانیم، آن‌گاه یکی از کارهای لازم این خواهد بود که فلسفه را از فعالیتی صرفاً «دانشگاهی» به فعالیتی «روزمره» تبدیل کنیم، فلسفهٔ عملی را از حاشیه به متن بیاوریم و به‌قول لویناس از وجود به‌سوی موجود حرکت کنیم، به‌سوی انسانی که گوشت و خون دارد؛ انسانی که اگر هبوط کرده، به آسمان نرفته، بلکه به زمین آمده با تمام پیامدهای این وضع: «من انسان‌ام. پس هیچ چیز انسانی با من بیگانه نیست».

افزون بر این، اگر دغدغهٔ نهاییِ فلسفه خوب زیستن است، آن‌گاه دلیلی ندارد خوب زیستن فقط در چارچوب فلسفه تعریف شود. همچنان که دلیلی ندارد خوب زیستن فقط در چارچوب روان‌شناسی تعریف شود. تکاپو برای خوب زیستن مهم‌تر از آن است که فقط به فیلسوفان یا فقط به روان‌شناسان سپرده شود: کتاب‌های مقدس حکمت‌های فراوانی در این‌باره دارند، کما اینکه هنر و ادبیات منابعی بی‌بدیل برای درس‌های زندگی‌اند. برای خوب زیستن باید از نیروی حکمت و خردمندی مدد بگیریم، حکمتی که نه مرز میان رشته‌ها را می‌شناسد نه مرز میان سرزمین‌ها را، نه مرز میان زبان‌ها و نه مرز میان فرهنگ‌ها را.

باری، خوب زیستن چیست، و چگونه می‌توان در مسیر آن قدم برداشت؟ این سؤالِ مهم و بزرگی است که درباره‌اش بسیار نوشته‌اند. اما خوب است بدفهمی محتملی در این مورد رفع شود: خوب زیستن، چنان‌که در اینجا مدنظر است، به‌معنای زندگی در رفاه و آسایش و «زیستن در عیش، مردن در خوشی» نیست، سهل است خوب زیستن خیلی وقت‌ها با درد و رنجی اجتناب‌ناپذیر همراه است. مراد از خوب زیستن، در یک جمله، نه لزوماً زندگی شاد و همراه با کامیابی، بلکه زیستنی است که ارزشش را داشته باشد؛ چنین زیستنی افزون بر گشایش و رهایشی که به همراه دارد، و در کنار ارزشمندی‌اش، به‌معنای پذیرفتن محدودیت، ترس و شکست، و درد و رنج نیز هست.

اگر حق با ارسطو باشد که هدف آدمیان از انجام دادنِ هر کاری نهایتاً خوب زیستن و نیکبختی است، به نظر می‌رسد در این زمینه توفیق چندانی حاصل نشده است. یکی از جنبه‌های تناقض‌آمیز و شاید طنزآمیز زندگی انسان معاصر آن است که هرچه در توسعه و تجهیز و از آنِ خود کردن و در یک کلمه سلطه بر جهان بیرون توفیق داشته، در بهبود نفس و جهان درون ناموفق بوده است. امروزه به‌رغم رفاه نسبی و وسعت امکانات، هرچه پیش‌تر می‌رویم اضطراب و افسردگی و دیگر انواع اختلال‌ها و ناکارآمدی‌ها بیشتر می‌شود (و وقت گرفتن از روان‌پزشکان و درمانگران هم دشوارتر!). گویا انسان که در فهم جهان و ادارهٔ آن موفقیت‌های قابل‌تحسینی داشته است، همچنان با فهم خویشتن و هدایت خود مشکل دارد. چنین وضعی به‌معنای آن است که باطن زندگی، به‌رغم ظاهر آن، آباد نشده است. این نه‌فقط مسئله‌ای نظری بلکه همچنین مشکلی عملی است؛ فقط دانستنی نیست، زیستنی هم هست.

چنین مسائل و مشکلاتی گریبان‌گیر انسان معاصر ایرانی هم هست و به‌رغم اهمیت بسیار، نظام آموزشی رسمی و غیررسمی ما اعتنای چندانی به موضوعاتی از این دست ندارد. در آموزش رسمی، از مدارس تا دانشگاه‌ها، غالباً درس‌هایی می‌آموزند که نه به کار زندگی بلکه به کار قبولی در امتحان می‌آید. نه در خانواده، نه در مدارسمان، نه در دانشگاه‌ها، هیچ‌جا یاد نمی‌دهند که چه ارزش‌هایی داشته باشیم، اهدافمان را چگونه انتخاب کنیم، و چگونه با زندگی کنار بیاییم. مجموعهٔ «هنر خوب زیستن» در پی طرح چنین سؤالاتی است و این سؤالِ مهم که چگونه می‌توانیم زندگی را عمیق‌تر، همچون یک اثر هنری، و به‌منزله خلق خویشتن بفهمیم. این مجموعه دعوتی است به فلسفهٔ عملی، پرورش و ارتقای هوش عاطفی، انعطاف‌پذیری روانی، و زندگی همراه با حضور و تأمل؛ این مجموعه دعوتی است به خوب زیستن.

بابک عباسی

فهرست

بد، اما بسیار بهتر از پیش / مصطفی ملکیان ۱
پیش‌گفتار مترجم ۱۵
یادداشت نویسنده ۲۳

مقدمه: چرا سیرک را دوست دارم؟ ۲۵
فصل اول: غریزهٔ شکاف ۴۳
فصل دوم: غریزهٔ منفی‌نگری ۷۳
فصل سوم: غریزهٔ خط مستقیم ۱۰۳
فصل چهارم: غریزهٔ ترس ۱۳۱
فصل پنجم: غریزهٔ اندازه ۱۵۵
فصل ششم: غریزهٔ تعمیم ۱۷۷
فصل هفتم: غریزهٔ سرنوشت ۲۰۱
فصل هشتم: غریزهٔ منظر واحد ۲۲۱
فصل نهم: غریزهٔ سرزنش ۲۴۱
فصل دهم: غریزهٔ فوریت ۲۶۳
فصل یازدهم: واقع‌نگری درعمل ۲۸۵
حسن ختام ۲۹۹

سپاس‌گزاری ۳۰۳
پیوست ۳۰۷
یادداشت‌ها ۳۱۵
منابع ۳۴۳
دربارهٔ نویسندگان ۳۶۵

تقدیم به زن شجاع و پابرهنه‌ای که نامش را نمی‌دانم، اما استدلال‌های عقلانی‌اش مرا از تکه‌پاره شدن به دست جماعتی از مردان خشمگینِ قمه‌به‌دست نجات داد.

نویسنده

بد، اما بسیار بهتر از پیش*

مصطفی ملکیان

کتابِ *واقع‌نگری: چرا جهان را کژ میفهمیم*، نوشته‌یِ هانس رُسلینگ (Hans Rosling)، نمونه‌ای خوب از آثاری است که میتوان آنها را در طبقه‌یِ حکمتِ عملی یا فلسفه در عمل یا برایِ عمل یا فلسفه‌یِ کاربردی یا کاربستی جای داد. این طبقه از آثار مفیدترین و ضروری‌ترین آثار برای نیل به زندگیی خوب، خوش، و ارزشمند اند. از این رو، واقعیّتِ تلخ و اسف‌انگیز این است که نهادِ آموزش و پرورشِ کشورِ ما، بویژه در پنج شش دهه‌یِ اخیر، یک‌سره فاقدِ این‌گونه آثار بوده است و تعلیم و تربیت‌یافتگان و برآمدگانِ این نهاد، فارغ از این که چه چیزها ای میدانسته یا نمیدانسته‌اند، قدرِ مسلّم این که از هنر و فنّ زندگی بکلّی بی‌اطّلاع بوده‌اند. امّا، خبرِ خوش این که چند سالی است که اقبالِ عمومی به این گونه آثار افزایشِ چشم‌گیر یافته است و نوشته‌ها ای از این دست به زبانِ فارسی ترجمه شده و نشر یافته‌اند که کتابِ *واقع‌نگری* یکی از بهترینِ آنها است.

این کتاب، چنان‌که از عنوانِ فرعی‌اش پیدا است، ده دلیل اقامه و عرضه میکند دالّ بر این‌که ما درباره‌یِ وضع دنیایِ خود به خطا رفته‌ایم و به اشتباه افتاده‌ایم ـ اگرچه، به گمانِ من، در واقع، یک دلیل میآورد برایِ اثباتِ این که ما درباره‌یِ وضعِ دنیایِ انسانیِ خود در ده جهت و ده موضع مرتکبِ خطا و اشتباه شده‌ایم. نیز، مدّعی است که وضعِ دنیا بهتر از آن است که ما گمان میکنیم.

* در متن این یادداشت شیوهٔ مقبول نویسنده در نگارش رعایت شده است. ـ ناشر.

پس، فقط خطاها ای را خاطرنشان میکند که تصوّرِ ما را از دنیا بدتر از واقعیّتِ خودِ دنیا کرده‌اند. بنابراین، اگر خطاها ای نیز مرتکب شده باشیم که، در نتیجه‌یِ آنها، تصوّری از دنیا پیدا کرده باشیم بهتر از واقعیّتِ خودِ دنیا، این کتاب متعرّضِ آنها نشده است. بعید نیست، بل بسیار محتمل است، که ما هم مرتکبِ خطاها ای شده باشیم که دنیا را از جهاتی بدتر از واقع نشانِ مان داده باشند و هم مرتکبِ خطاها ای دیگر که دنیا را از جهاتی دیگر بهتر از واقع جلوه داده باشند. به هر تقدیر، این کتاب فقط به خطاهایِ قسم اوّل میپردازد و درباره‌یِ خطاهایِ قسمِ دوّم اثباتاً و نفیاً سخنی نمیگوید و خاموش میماند. شاید نویسنده‌یِ انسان‌دوست و دل‌سوزِ کتاب برای خطاهایِ قسمِ دوّم اصلاً مصداقی نیافته است؛ ولی، به هر حال، مسأله جایِ تأمّل دارد.

اگر به نادانسته‌ها و/یا ناگفته‌های نویسنده کاری نداشته باشیم و توجّهِ خود را منحصراً به گفته‌هایِ او، در این کتاب، معطوف کنیم، میتوانم گفت که من با همه‌یِ آنها موافقتِ تمام دارم و از خوانندگانِ عزیز میخواهم که، برای اصلاح و تصحیحِ داوریها و تصمیم‌گیری‌هایِ خود، با دقّتِ هرچه بیشتر گفته‌هایِ او را بکاوند و به لوازمِ آنها ملتزم شوند و بمانند. در عینِ حال، بر آن ام که در بابِ هریک از ده خطایِ مذکور در کتاب، که نویسنده آنها را عدمِ ضبط و مهارِ ده «غریزه» میداند، سخنی بیاورم.

۱) غریزه‌یِ شکاف اقتضاء میکند که تصویر و تصوّر ای از دو گروهِ جدا از هم داشته باشیم که در میان‌شان شکافی هست؛ و حال آن که واقع‌نگری حکم میکند که عالم واقع، غالباً، به هیچ وجه قطبی نیست و، معمولاً، اکثرِ افراد در همان جا که شکاف و خالی پنداشته میشود، یعنی در همان وسط، قرار دارند. برایِ ضبط و مهارِ این غریزه باید سراغِ اکثریّت را گرفت و نباید صرفاً دو گروه یا میانگینِ دو گروه را با هم مقایسه کرد.

حاشیه: تبعیّتِ بی چون و چرا از غریزه‌یِ شکاف به خطا ای وجودشناختی مینجامد؛ امّا، در عین حال، باید توجّه داشت که الف) خودِ اصلِ قطبیّت (polarity) اصلی وجودشناختی و مابعدالطّبیعی است[۱] و آن چه نادرست است عقیده به قطبیّت در مواضعی است که در آنها قطبیّتی در کار نیست؛

ب) قطبی‌نگری، یا «سازمان‌دهیِ دوگانه»، اصلِ سازمان‌دهنده‌یِ مهمّ بسیاری از فرهنگها است[۲]؛ ج) در عینِ حال، این اصل در فرهنگِ سرمایه‌داری و بورژوازیِ جدید شیوع و رواج و سلطه و سیطره‌یِ بسیار بیشتر ای دارد، چنان که از رواج و سیطره‌یِ تقابلها ای مانندِ سوژه/ابژه، ذهن/مادّه، نظریّه/واقعیّت، شکل/محتوا، و واقع/ارزش، که سابقه‌ای بیش از چهارصد سال ندارند، کاملاً پیدا است؛ و د) تبعیّتِ بی چون و چرا از غریزه‌یِ شکاف، افزون بر ساحتِ امورِ واقع، در ساحتِ ارزشها نیز رخ میتواند داد و به خطایِ ارزش‌شناختی (axiological) میتواند انجامید، یعنی میانِ ارزشهایِ متقابل، در حوزه‌هایِ اخلاق، حقوق، زیبایی‌شناسی، دین و مذهب، آداب و رسوم و عرف و عاداتِ اجتماعی، و حتّا منطق و معرفت‌شناسی نیز، شکافِ عظیم ای دهان نگشوده است و مرزهایِ واضح و متمایز ای در کار نیستند.

۲) غریزه‌یِ منفی‌نگری/منفی‌بینی اقتضاء میکند که اخبارِ منفی را کلِّ اخبار بپنداریم، نه فقط بخشی از اخبار؛ و در نتیجه، واقعیّتهایِ منفی را کلِّ واقعیّتهایِ دنیا، نه تنها جزئی از واقعیّتهایِ دنیا، بینگاریم؛ و توجّه نکنیم که احتمالِ رسیدنِ اطّلاعاتِ راجع به روی‌دادهایِ بد به ما بسیار بیشتر از احتمالِ رسیدنِ اطّلاعاتِ راجع به روی‌دادهایِ خوب است. بر اثرِ تبعیّت از این غریزه بهتر شدنِ اوضاع و احوال را نمیبینیم و احساسِ فشارِ روانیِ شدید میکنیم. واقع‌نگری حکم میکند که بدانیم که «اخبارِ» خوب، معمولاً، خبر (تلقّی) نمیشوند؛ بد بودنِ اوضاع، که سطح و مرتبه‌یِ اوضاع را نشان میدهد، چیزی است و بهتر شدنِ اوضاع، که جهتِ دگرگونی را نشان میدهد، چیزی دیگر؛ و این دو چیز قابلِ جمع اند. نیز بدانیم که دگرگونی‌ها و اصلاحاتِ تدریجی و بَطیء هم به قالب خبر درنمیایند. و بدانیم که گاهی اخبارِ بد بیشتر ناشی از مراقبت و نظارتِ بیشتر بر درد و رنج‌هایِ بشر است، نه ناشی از درد و رنج‌هایِ بیشتر. و، سرانجام، بدانیم که نه گذشته‌یِ فردِ آدمی و نه تاریخِ نوعِ بشر آن‌قدر روشن و تابناک نبوده است که تصوّر میشود.

حاشیه: همه‌یِ این سخنان در بابِ واقعیّتهایِ عینی یا آفاقی (objective)، که محلِّ بحثِ نویسنده‌اند، صادق اند. از واقعیّتهایِ عینی میتوان بیخبر و غافل ماند.